



اسوه های حوزه

نگاهی به زندگی مرحوم حاج آخوند ملاعباس تربتی (۱۲۵۱-۱۳۲۲ ق)



غلامرضا جلالی

سرزمین خاوران در هر عصری به داشتن زاهدان عالم و عالمان زاهد به خود بالیده است. مرحوم حاج آخوند ملاعباس تربتی، یکی از این چهره‌های معنوی است که در سده اخیر شهره آفاق گشت. راه و رسم رفتار وی در جهت معاشرت با مردم و محبت به آنها ضرب المثل هم عصران وی شد. بدیع الزمان فروزانفر در باره وی می‌گوید: «دنیا به دور این مرد نگشته» و از آقا بزرگ حکیم نقل شده است: «حاج آخوند ملاعباس مرد فوق العاده‌ای است، اگر به این شدت تعبد نمی‌داشت، به جای خراسان، دنیا را تحت تأثیر قرار می‌داد.

حاج آقا حسین قمی در باره او گفته بود: «حاج آخوند ملاعباس نه فقط از خوبان عالم اسلام، بلکه از خوبان دنیا است. و پسر فرزانه و فرهیخته‌اش مرحوم حاج شیخ حسینعلی راشد در کتاب فضیلت‌های فراموش شده می‌نویسد: «او مردی بود از دنیا گذشته و همیشه و در همه کار در یاد خدا برای خدا».

تولد و تحصیل گاه علوم انسانی و مطالعات
ملاعباس تربتی معروف به حاج آخوند، در روستای «کاربزرگ ناگهانی» واقع در ۱۵ کیلومتری شرق تربت حیدریه و ابتدای جلگه زاوه، در یک روستای متدین چشم به جهان گشود. پدرش ملا حسینعلی، سواد مختصری داشت، قرآن و کتاب فارسی می‌خواند. او فرزند خود را نخست به مکتب ده، سپس برای تحصیل به شهر تربت فرستاد. ملاعباس در تربت در مدرسه مرحوم حاج شیخ یوسفعلی، نزد آخوند حاج ملاعبید الحمید مقدمات، صرف و نحو را به خوبی

و بسا دقت فرا گرفت و تمام اوقات شب و روزش به کار تعلیم سپری شد، و پس از دوره مقدمات به تحصیل سطح فقه و اصول پرداخت و برای ادامه تحصیل به مشهد رفت و مدتی بعد، به درخواست پدر به روستا برگشت و ازدواج کرد و به زراعت مشغول شد و آخر هر هفته به تربت رفته و کتابهای معالم، قوانین، لمعه و شرایع را فرا می‌گرفت. او همه الفیه ابن مالک را حفظ بود. ملاعباس در سال ۱۳۲۶ هـ ق همراه قافله‌ای با پای پیاده به کربلا مشرف شد. این سفر هفت ماه طول کشید. تا اینکه مرحوم حاج شیخ علی اکبر تربتی، یکی از شاگردان برجسته آخوند ملا محمد کاظم خراسانی به تربت آمد. آخوند ملاعباس کفایه آخوند خراسانی را نزد ایشان فرا گرفت و به اصرار حاج شیخ علی اکبر در روز دوازدهم ذی قعدة ۱۳۲۸ هـ ق (اواسط آبان ۱۲۸۹ هـ ش) در شهر تربت رحل اقامت افکند.

حاج آخوند بر هر کتابی که از مقدمات تا کفایه خوانده بود، تسلط کامل داشت و یک کلمه نفهمیده نگذاشته بود. به تفسیر قرآن آشنایی کامل داشت و همه مسائل فقهی مورد نیاز مردم را با فتوای مراجع می‌دانست. او پس از انتقال به شهر به تدریس پرداخت و به اصرار حاج شیخ علی اکبر تربتی، به جای او در مسجد نماز می‌گذارد و خود حاج شیخ، گاهی به وی اقتدا می‌کرد. این روزگار مصادف با کوران حوادث انقلاب مشروطیت بود.

حاج آخوند و انقلاب مشروطیت

ملاعباس مردی هوشمند و ژرف بین بود. در قضایای مشروطیت مادام که اهداف



نهضت را برای وی بیان می‌کردند، استقبال می‌کرد. آخوند ملّا محمد کاظم خراسانی از نجف به علمایی که نمایندگی وی را در ایران به عهده داشتند، از جمله مرحوم حاج شیخ علی اکبر مجتهد تربتی، حکم داد که امور عاقه را تصدی کنند و مسؤولیت های سیاسی اجتماعی را در جهت تحقق اهداف نهضت بر عهده گیرند، حاج شیخ علی اکبر به ریاست انجمن شهر برگزیده شد و به حاج آخوند ملّا عباس توصیه کرد که ریاست انجمن را در یکی از مناطق ولایت تربت بپذیرد، و حاج آخوند لیست اسامی اعضای انجمن را درخواست کرد، وقتی نام برخی از افراد

-گرفت.

حاج آخوند با تأسی به علمای مبارزی چون حاج شیخ علی اکبر مجتهد تربتی حکومت را غاصب می دانست. ایشان در نامه هایی که برای حلّ مشکلات مردم به نمایندگان دولت می نوشت، هرگز آنها را با القاب مخاطب نمی ساخت. او از متصدیان می خواست که مشکل مردم را حل کنند و خود هرگز خواسته های ناروای آنان را اجابت نمی کرد.

فعالیت‌های الهی و انسانی حاج آخوند

در سال ۱۳۵۵ هـ ق برابر با ۱۲۹۶ هـ ش، سومین سال جنگ بین المللی اوّل که قحطی

کارهای ضروری زندگی حاج آخوند متعارف بود. او مقدسی را شغل خود نساخته بود، بلکه به تمام امور معمولی زندگی خود توجه داشت. به مهمانی می‌رفت، از مریض عیادت می‌کرد، در تشییع جنازه و مجالس عقد شرکت می‌کرد. میهمان می‌پذیرفت ایام عید برای پذیرایی از مردم می‌نشست. برای رفع مخاصمه‌ها کوشش می‌ورزید. وجوه شرعی را می‌پذیرفت و با احتیاط در راهش خرج می‌کرد و هرگز از سهم امام واز وجوه و مظالم، نماز و روزه به مصرف شخصی یا افراد خانواده خود نمی‌رساند.

ناصالح را در میان لیست دید، با شگفتی پرسید: اگر نهضت مشروطه هدف الهی را دنبال می‌کند، پس نام این اشخاص در این لیست چه می‌کند؟ و با این دید وسیع از پذیرش این سمت سرباز زد و بعدها نظر وی مورد تأیید بیشتر علمای هم عصرش قرار

بود، به سعی حاج آخوند و تنی چند از خیرخواهان تربت، غذا برای عموم بینوایان پخته می شد و میان آنها توزیع می گردید.

حاج آخوند در سال ۱۳۳۷ هـ ق برابر با ۱۲۹۸ هـ ش بار دیگر به کربلا مشرف شد. در این سفر پسرش مرحوم راشد را که چهارده

ساله بود به همراه برد و پنج ماه و بیست روز این سفر طول کشید.

حاج آخوند در سال ۱۳۰۰ هـ ش، یکی دو ماه در مشهد اقامت گزید. ماه رمضان به درخواست مردم در مسجد گوهرشاد، نماز ظهر و عصر می خواند و پس از نماز به منبر می رفت. در نمازش مردم بسیاری به وی اقتدا می‌کردند و اغلب از سرشناسان متدین شهر بودند.

در سال ۱۳۰۱ هـ ش در پی زلزله‌ای که در تربت رخ داد، چند ده در جنوب شهر به کتی ویران شد و یک هزار و بیست نفر در آن چند ده و پنجاه نفر نیز در قسمت جنوب شهر تربت زیر آوار جان باختند. حاج آخوند سه شبانه روز در منطقه حضور یافت و پسر تلاش در خدمت زلزله زدگان قرار گرفت. در طول این مدت نه غذا خورد و نه خوابید. این در شرایطی بود که بوی عفونت اجساد تحمّل آن جا را غیر ممکن کرده بود.

خبر خدمات حاج آخوند به تهران رسید رئیس الوزرای وقت تلگراف تشکری به ایشان فرستاد. حاجی از این تشکر تعجب کرده بود، او این کارها را وظیفه خود می‌دانست. در جریان این زلزله بود که ملّا عباس کمک هشت هزار تومانی آمریکائیان را نپذیرفت و آن را رد کرد. ایشان در این زلزله مسخوف با دستهای خود خاک را می‌کاوید، اجساد را بیرون می‌آورد و آنان را بر اساس مراسم دینی به خاک می‌سپرد.

حاج آخوند در سال ۱۳۰۶ هـ ش به مکه مشرف شد. او به تدریج به نام حاج-آخوند اشتها یافت. او هم زاهد بود، هم کشاورزی می‌کرد، هم اهل سیاست بود و به موعظه





می برداخت. پیش از حاکمیت رضا خان که هنوز اداره ثبت و اسناد وجود نداشت، معمول بود که علمای دینی اسناد معاملات سردم را می نوشتند و آنها را امضاء می کردند. اداره‌ها به آن اسناد ترتیب اثر می دادند.

روزی یکی از متنفذین محلی از ایشان خواست سندی خلاف حق بنویسد و آن را مهر کند، آخوند نپذیرفت، وقتی اصرار او بیشتر شد، حاج آخوند مهر خود را بر روی سنگی گذاشت و بابتک آن را خرد کرد. او عهد کرد تا پایان عمر برای کسی سندی را ننویسد. هر چند به تظلمات رسیدگی می کرد و از افراد با نفوذ می خواست تا حق را به حق دار برسانند.

مرحوم راشد در خاطرات خود در کتاب فضیلت های فراموش شده می نویسد: در زمان حاج آخوند در تربت اداره‌ای بود به نام اداره تحدید برای خرید و فروش تریاک. یکی از علمای دینی شهر که مردی محترم، و نسبتاً عالم و باهوش بود، لکن زود به اشخاص حمله می کرد و نسبت کفر و فسق

می داد، رئیس آن اداره را تکفیر کرد. مردم هجوم بردند که او را بکشند، یکی از خوانین محلی که در آن زمان عهده دار امور انتظامی

بود، او را رهانید و مخفی کرد. مدتی آن مرد مخفی بود تا آنکه آنها از آسیاب افتاد. روز عید غدیری بود و مردم به دیدن پدرم می آمدند. او نیز آمد و با پدرم مصافحه کرد و نشست، چای خورد و سپس خداحافظی کرد و رفت. این کار عملاً باعث تبرئه آن مرد شد. خیر به گوش آن عالم رسید. نزد پدرم آمد و به شدت پرخاش کرد که چرا شخصی را که من تکفیر کرده ام، شما پذیرفته و با او

حاج آخوند وقتی به موعظه می پرداخت، پیش از هر کس خود متأثر می شد، سخت می گریست و دانه‌های اشک محاسنش را خیس می کرد. او چون بسیار محتاط بود، غالباً هنگام موعظه یا گفتن مسائل دینی، یا ذکر مصائب اهل بیت از روی کتابهایی که آنها را معتبر می دانست، می خواند. او برای هیچ یک از فعالیت‌های دینی خود وجه دریافت نمی کرد. اگر برای موعظه و تبلیغ و مرثیه خوانی از او دعوت می شد، می رفت و این را بر خود واجب می دانست و چیزی نمی گرفت.



او برای همه افراد در هر کار و مرتبه که بودند یکسان احترام قائل بود، و برخورد خودش هم با حاکم شهر یا یک متمول یا زن و مرد فقیر یکسان بود و چون متواضع بود برخوردش با همه متواضعانه بود، فقط در مقابل اشخاص عالم بیشتر کوچکی می کرد.

برای حاج آخوند هیچ تفاوت نداشت که آنکه وی را دعوت می کند، چه کسی است. دعوت همه را یکسان می پذیرفت دعوتها منحصر به شهر تربت نبود، بلکه پنجاه شصت روستای اطراف شهر نیز وقت و بی وقت به او رجوع می کردند و حاج آخوند علیرغم تن خسته و کهنولت سن اقدام می کرد، حاج آخوند بر

خستگی و گرسنگی غلبه کرده بود. او در تمام شب و روزه حتی بعد از نیمه شب زمستان و نیمروز تابستان، برای هر کار شرعی و رفع نیاز مردم آماده بود. راشد می نویسد: بیش می آمد که گاهی بعد از نیمه شب در خانه را می زند و ما با وحشت از خواب بیدار می شدیم، می دیدیم کسی است از خانه ای آمده و می گوید فلانی در حال احتضار است، آقای حاج آخوند به بالینش بیایند، فوراً بی تامل و بی کمترین اکراه، مانند پرندۀ سبک بالی، بر می خواست، وضو می گرفت و می رفت.

هر کس حاج آخوند را می دید، هر چند تا آن زمان ندیده بود و نمی شناخت، تحت تأثیر و جذبۀ و حالت روحی او یا نورانیت باطنی که داشت، قرار می گرفت. محضرش

خسته کننده نبود. او در تمام عمر با کسی دعوا نکرد، کسی را دشنام نداد، به روی کسی فریاد نکشید، هرگز غیبت احدی را نکرد. هرگز دروغ نمی گفت، با کسی خلف وعده نمی کرد، آزاری به کسی نرساند. در منبر

مرحوم آخوند

خراسانی و یک

کتاب فوائد

المشاهد مرحوم

حاج شیخ جعفر

شوشتری گاهی

کتاب جلاء العیون

مرحوم مجلسی

بود. او بسته کتاب

را به آغوش

می گرفت و عصا

بسه دست راه

شخصیت معنوی حاج آخوند به گونه ای بود که علیرغم انعطاف روحی و تحمل دیگران تأثیر عمیقی روی آنها می گذاشت. سرهنگ نوایی، رئیس شهربانی معروف خراسان در نوبت اول مأموریتش که هنوز قضایای سال ۱۳۱۴ هـ ش پیش نیامده بود، شبی در منزل مرحوم آقازاده گفت: من به هیچ یک از این آقایان اعتقاد ندارم، فقط از حاج آخوند ملا عباس است که می ترسم، اگر نفرین کند اثر می کند.

مع سیرد و به هنگام مطالعه کتاب را بسیار با

احتیاط ورق می زد.

کارهای ضروری زندگی حاج آخوند

متعارف بود. او مقدسی را شغل خود نساخته

بود، بلکه به تمام امور معمولی زندگی خود

توجه داشت. به مهمانی می رفت، از مریض

عبادت می کرد، در تشیع جنازه و مجالس

عقد شرکت می کرد. میهمان می پذیرفت ابام

عید برای پذیرایی از مردم می نشست. برای

رفع مناصمه ها کوشش می ورزید. وجوه

شرعی را می پذیرفت و با احتیاط در راهش

خرج می کرد و هرگز از سهم امام و از وجوه

و مظالم، نماز و روزه به مصرف شخصی یا

افراد خانواده خود نمی رساند.

هرگز به کسی گوشه و کنایه نزد. در حضور

دیگران هرگز احدی را خراب نمی کرد.

هرگز کسی را تکفیر و تفسیق نکرد، در هیچ

جنگال و آشوبی وارد نشد و در کار مشروطه

دخالت نکرد.

حاج آخوند وقتی به موعظه

می پرداخت، پیش از هر کس خود متأثر

می شد، سخت می گریست و دانه های اشک

محاسنش را خیس می کرد. او چون بسیار

محتاط بود، غالباً هنگام موعظه یا گفتن مسائل

دینی، با ذکر مصائب اهل بیت از روی

کتابهایی که آنها را معتبر می دانست،

می خواند. او برای هیچ یک از فعالتهای

دینی خود وجه دریافت نمی کرد. اگر برای

موعظه و تبلیغ و مرثیه خوانی از او دعوت

می شد، می رفت و این را بر خود واجب





به رسم مسلمانی مصافحه کرده اید. پدرم گفت: شما به چه دلیلی او را تکفیر کرده اید و از کجا کفر او بر شما معلوم گشت؟ آیا خودش نزد شما العیاذ بالله یکی از ضروریات دین را انکار کرده؟ آیا دو شاهد عادل نزد شما شهادت داده اند؟ گفت: کسانی که محل وثوق من هستند گفته اند.

مرحوم پدرم گفت: این کسانی که محل وثوق شما هستند، آیا شما پشت سر آنها نماز می خوانید؟ آیا مال یا ناموس خود را نزد آنها به امانت می سپارید؟ آیا بر فرض که آنها را متدین بدانید، به فهم و تشخیص آنها هم وثوق دارید؟ پس از آن گفت جناب آقای... ما شب و روز جان می کنیم که مردم را مسلمان کنیم، شما چرا کوشش می کنید که آنها را از دین بیرون کنید؟ این چگونه خدمتی است که شما به دین می کنید؟ از باطن آنها چه خیر داریم؟

شخصیت معنوی حاج آخوند به گونه ای بود که علیرغم انعطاف روحی و تحمل دیگران تاثیر عمیقی روی آنها می گذاشت. سرهنگ نوایی، رئیس شهرستانی معروف خراسان در نوبت اول مأموریتش که هنوز قضایای سال ۱۳۱۴ هـ ش پیش نیامده بود، شبی در منزل مرحوم آقا زاده گفت: من به هیچ یک از این آقایان اعتقاد ندارم، فقط از حاج آخوند ملاعباس است که می ترسم، اگر نفرین کند اثر می کند.

غروب خورشید

حاج آخوند در اوج اشتها و نفوذ معنوی خود در زمان حضور روسها در خراسان، در ۲۴ مهر ۱۳۲۲ هـ ش برابر با ۱۷ شوال ۱۳۶۲ در حدود دو ساعت از طلوع

آفتاب گذشته در تربت در خانه شخصی خودش در گذشت و جنازه اش به مشهد انتقال یافت و در آخرین غرفه صحن نو، در زاویه شمال غربی به خاک سپرده شد و چنانکه وصیت کرده بود، این آیه بر سنگ قبرش که بر دیوار آن غرفه نصب شده، نوشته شد: و کلیمه باسط ذراعیه بالوصید و در زیر آن نوشته شد: مرقد بنده صالح

و دستاری مانند دستار مردم روستایی خراسان بر سر و گیوه ضخیم کارگری به پا داشت. شال سر را مانند روستا نشینان خراسانی به سر می پیچید و در بالای پیشانی زاویه ای ایجاد می شد. لباسهای از پنبه بود که در مزرعه خودش به عمل می آورد. حاج آخوند هیچ نوع دود در تمام عمرش نکشید ولی چای می خورد. سر به

هر کس حاج آخوند را می دید، هر چند تا آن زمان ندیده بود و نمی شناخت، تحت تأثیر جذبه و حالت روحی او یا نورانیت باطنی که داشت، قرار می گرفت. محضرش خسته کننده نبود. او در تمام عمر با کسی دعوا نکرد، کسی را دشنام نداد، به روی کسی فریاد نکشید، هرگز غیبت احدی را نکرد. هرگز دروغ نمی گفت و با کسی خلف وعده نمی کرد.

باین افکنده غذا نمی خورد. راست می نشست و ظرف هر غذا را که پیش دستی بود به دست می گرفت و از همان یکی سیر می شد و از هر غذا، لقمه ای نمی خورد. و پیش از آنکه کاملاً سیر شود دست از خوردن می کشید و هیچ باقیمانده در ظرف خود نمی گذاشت. از این کار بدش می آمد و دیگران را نیز نهی می کرد و می گفت: چیزی در ظرف غذای خود باقی نگذارید که اگر دیگری بخورد بخورد آگراه دارد و اگر دور بریزد اسراف است و نیز می گفت باقی مانده سفره و نیم خورده خود را برای مستخدمان نگذارید، بلکه برای آنها از دیگ غذا بکشید آنها نیز مانند شمایند.

خدا، عالم عامل مرحوم حاج شیخ عباس تربتی، پسر مرحوم ملا حسینعلی کار بزرگی که هفتاد و اند سال، عمر خود را به درستی و پاکسی و زهد و عبادت و ترویج دین و خدمت به نوع گذرانید و در روز یکشنبه ۱۷ شوال سال ۱۳۶۲ مطابق ۲۴ مهر سال ۱۳۲۲ شمسی به رحمت ایزدی پیوست و سر بر این آستان نهاد. خدا او و همه اهل ایمان را بیامرزد:

به تاریخش رقم زد کلک سالک
به حق دست ارادت داد عباس

گوشه هایی از روشهای سلوک حاج آخوند

حاج آخوند جامه کرباسین در بر

